

سه شنبه ۱۸/۹/۱۴۰۴ - ۱۸ جمادی دوم ۱۴۴۷ - ۲۵ دسامبر ۲۰۲۵ - فقه اداره از فقه معاصر - فقه مدیریت رفتار سازمانی - فقه روابط انسانی - درس ۵۴ از روابط اربعه - رابطه دوم - ارتباط مدیر با خویش - اصل پنجم - طلب الصدق - بررسی آیه طلب صدق (و صدق در طلب)

❁ مسئله ۵۴: مدیران در مقام تدبیر نفس باید از خدا صدق در رفتار و افعال سازمانی را طلب کنند تا تصمیمات و اقداماتشان مطابق با واقع باشد و نیز در دعوات و مطالبات خود از مقام عالی ربوبی صادق باشند، یعنی به تعهدات ضمن طلب خود متعهد باشد و هنگامی که نیازشان بر طرف شد به تعهدات خود پشت نکنند طلب صدق اصل پنجم از اصول سבעه ارتباط مدیر با خویش است که برخی از صدق در طلب هم نام برده‌اند. آیه ۸۰ اسراء را بعضی<sup>۱</sup> آیه طلب صدق نامیده‌اند علی ظهور قوله تعالی «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا»<sup>۲</sup> که دلالت دارد بر طلب إدخال و اخراج صادقانه از سوی عالی‌ترین مدیر تاریخ یعنی رسول

<sup>۱</sup> وَأَصُولُ مُعَامَلَةِ النَّفْسِ سَبْعَةٌ الْخَوْفُ وَالْجَهْدُ وَحَمْلُ الْأَدَى وَالرِّيَاضَةُ وَطَلَبُ الصِّدْقِ وَالْإِخْلَاصُ وَإِحْرَاجُهَا مِنْ مَحْبُوبِهَا وَرَبْطُهَا فِي الْفَقْرِ وَ أَصُولُ مُعَامَلَةِ الْخَلْقِ سَبْعَةٌ الْحِلْمُ وَالْعَفْوُ وَالتَّوَاضُعُ وَالسَّخَاءُ وَ الشَّقْفَةُ وَ النَّصْحُ وَ الْعَدْلُ وَ الْإِنْصَافُ وَ أَصُولُ مُعَامَلَةِ الدُّنْيَا سَبْعَةٌ الرِّضَا بِالذُّونِ وَ الْإِثْنَاءُ بِالْمَوْجُودِ وَ تَرْكُ طَلَبِ الْمَقْمُودِ وَ بَعْضُ الْكَثْرَةِ وَ الْخِيَارُ الرُّهْدُ وَ مَعْرِفَةُ أَقَاتِهَا وَ رَفْضُ شَهْوَاتِهَا مَعَ رَفْضِ الرِّيَاسَةِ فَإِذَا حَصَلَتْ هَذِهِ الْحِصَالُ فِي نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَهُوَ مِنْ حَاصِلَةِ اللَّهِ وَ عِبَادَةِ الْمُتَّقِينَ وَ أَوْلِيَائِهِ حَقًّا. (امام جعفر بن محمد عليه السلام، مصباح الشریعة، ص. ۶)

«دعا و نیایش در طلب صدق»: «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا». (اسراء: ۸۰) (ای رسول ما، پیوسته دعا کن) و بگو بارها مرا از دروازه صدق و شرافت به هر کار داخل گردان و به قدم صدق و راستی از هر کار بیرون آور و از جانب خویش مرا بصیرت و حجتی روشن عطا فرما. خداوند با رسولش سخن می‌گوید و به او و همه‌ی ما تعلیم می‌دهد که کدام نعمت را از پروردگار خواستار شویم و به راستی نعمتی برتر از این در زندگی نیست که شخص در سراسر زندگی به راستی و درستی در هر کار وارد شود و به راستی و درستی از آن کار برآید تا وقتی پرده فرو می‌افتد و نمایش به پایان می‌رسد، هزاران فرشته‌ی آسمان کف زند و هلله و شادی کنند. دعا بسیج نیروهای درونی است و دستورالعملی است برای دعا کننده که چه باید بکند و به کدام راه برود. دعا این نیست که مطلوبی را از خدا بخواهیم و سپس به گوشه‌ای بنشینیم تا او آن دعا را برآورد بلکه مقصود از دعا این است که باید مطلوب و مقصود شما چنین و چنان باشد، باید بکشید که در هر کار با صدق و راستی وارد شوید و با صدق و راستی در آن کار مداومت کنید تا به صدق و راستی از این برآید و نشان صدق و راستی این است که آدمی بهترین توان خویش را به کار گیرد و با کمال صداقت در راه خدمت به مردمان بکوشد و در سودای ثروت و شهرت نباشد و کار خود را به قیمت بیکار کردن و ضایع کردن دیگران از پیش نبرد و می‌بینیم در جهان بسیار نادر است که انسانها کاری را به صرف خیر و خوبی آن دنبال کنند. این همه جنگ و نزاع و کشمکش و خدعه و فریب و دروغ در عالم به خاطر این است که انسانها به سبب نداشتن شایستگی، از راه حسادت، از راه تزویر، از راه تجاوز به حقوق دیگران، و هزار راه شیطانی دیگر وارد کار می‌شوند و در همان اوصاف شیطانی کار را ادامه می‌دهند و همراه شیطان از آن بیرون می‌آیند. این دعا بیش از هر دعایی امروز در جهان مورد نیاز است که انسانها دانش و مهارت‌ها و توانایی‌های خود را با کمال تواضع و اخلاص در خدمت انجام کارهای نیکو قرار دهند و از هیچ عاملی غیر از حق و حقیقت در آن کار یاری نگیرند با صادقان بنشینند و از دروغگویان بگریزند. چنانکه حکیم طوس فرمود: چو همراه گردد زبان با دروغ/ز فرّ خدایی نگیرد فروغ. بخش آخر دعا این است که خدایا در راه رسیدن به کمال صدق و صفا و صمیمیت، وزیری نیرومند از جانب خود به یاری من فرست که با اقتدار تمام مرا در این راه همراهی کند تا بتوانیم رستم‌وار بر غول‌ها و دیوهای چون حرص و جاه طلبی و غرور و خودنمایی که بر سر راه صدق و راستی کمین کرده‌اند غالب آیم و کروبیان عالم بالا از زبان حافظ گویند: گویی خوبی بردی از خوبان خَلَج شاد باش/جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی. سلطان به معنی برهان و دلیل است چنانکه حضرت سلیمان فرمود: هدهد را عذاب خواهم کرد، مگر سلطان مبین یعنی حجت و برهان روشنی برای غیبت خود بیاورد. سلطان مورد درخواست در این دعا شاید همان برهان رب باشد که اگر یوسف ندیده بود در کار زلیخا فرو می‌ماند. این برهان چنانکه پیش از این در سوره یوسف اشاره کردیم همان فرشته حکمت و دانایی است که خداوند حافظ ما قرار داده است. اما چون اکثر آدمیان در لحظه حساس از این فرشته غافل می‌مانند از خدا می‌خواهیم که در هر کار چشم ما را بدان برهان روشن گرداند تا از فریب شیطان در امان باشیم. (الهی قمشاه، ۳۶۵ روز در صحبت قرآن، ص. ۱۳۲)

<sup>۲</sup> وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا. (الإسراء: ۸۰) و بگو: «پروردگارا! مرا (در هر کار،) با صداقت وارد کن، و با صداقت خارج ساز! و از سوی خود، حجتی یاری کننده برآیم قرار ده!» آیه بعد به یکی از دستورات اصولی اسلام که از روح ایمان و توحید، سر چشمه می‌گیرد اشاره کرده می‌گوید: بگو پروردگارا! ورود مرا در هر کار نیز صادقانه قرار ده. وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ. هیچ کار فردی و اجتماعی را جز با صدق و راستی آغاز نکنم، همچنین هیچ برنامه‌ای را جز به راستی پایان ندهم، راستی و صداقت و درستی و امانت، خط اصلی من در همه کارها باشد و آغاز و انجام همه چیز با آن صورت گیرد. گر چه مفسران

بعضاً خواسته‌اند مفهوم وسیع این آیه را در مصداق یا مصادیق معینی محدود سازند، از جمله ورود به مدینه و خروج از آن به مکه، یا دخول در قبر و خروج از آن به هنگام رستاخیز، و یا مانند اینها، ولی پر واضح است که تعبیر جامع فوق هیچگونه محدودیتی در آن نیست، تقاضایی است برای ورود و خروج صادقانه در همه چیز، در همه کار، و در هر برنامه. در حقیقت رمز اصلی پیروزی در همین جا نهفته شده است و راه و روش انبیاء و اولیای الهی همین بوده که فکرتشان، گفتارشان و اعمالشان از هر گونه غش و تقلب و خدعه و نیرنگ و هر چه بر خلاف صدق و راستی است پاک باشد. اصولاً بسیاری از بدبختی‌هایی که امروز با چشم خود می‌بینیم که دامن‌گیر افراد و اقوام و ملت‌ها شده به خاطر انحراف از همین اصل است، گاهی پایه اصلی کارشان بر اساس دروغ و نیرنگ است، و گاه که ورودشان در کارها بر اساس راستی است این خط اصیل را تا پایان حفظ نمی‌کنند، و همین عامل شکست آنها خواهد بود. دومین اصل که از یک نظر میوه درخت توحید، و از نظر دیگر نتیجه ورود و خروج صادقانه در کارها است، همانست که در پایان آیه به آن اشاره شده است: خداوند برای من از سوی خودت سلطان و یآوری قرار ده. **(وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا)**. چرا که من تنها هستم، و به تنهایی کاری نمی‌توان انجام داد، و با اتکاء بر قدرتم در برابر اینهمه مشکلات پیروز نخواهم شد، تو مرا یاری کن و تو یاورانی برای من فراهم ساز. به من منطقی نیرومند، دلائلی دندان‌شکن در برابر دشمنان، دوستانی جانباز، اراده‌ای قوی، فکری روشن، عقلی سرشار که همه یاوران من در این راه خواهند بود مرحمت فرما، که جز تو کسی قادر بر این کار نیست. و از آنجا که به دنبال صدق و توکل که در آیه قبل به آن اشاره شد، امید به پیروزی قطعی، خود عامل دیگری برای موفقیت است در آخرین آیه مورد بحث به پیامبرش می‌گوید: بگو حق فرا رسیده و باطل مضمحل و نابود شد **(وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ)**. اصولاً طبیعت باطل همین است که مضمحل و نابود شدنی است **(إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا)**. باطل جولانی دارد ولی دوام و بقایی نخواهد داشت، و سرانجام پیروزی از آن حق و طرفداران و پیروان حق خواهد بود. (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج. ۱۲، ص. ۲۲۵) عوامل سه‌گانه پیروزی: غالباً در میدانهای مبارزه حق و باطل لشکر باطل از عده و عده بیشتری برخوردار است، و در عین حال لشکر حق با کمی نفرت و کمبود وسائل ظاهری از پیروزیهای چشمگیری برخوردار می‌شود که نمونه‌های آن را در جنگهای اسلامی بدر و احزاب و حنین و مانند آن و همچنین در عصر خود ما در انقلابهای پیروزمند ملت‌های مستضعف در برابر ابرقدرتهای مستکبر مشاهده می‌کنیم. این به خاطر آن است که حامیان حق از نیروی معنوی خاصی برخوردارند که از یک انسان یک امت می‌سازد. در آیات فوق به سه عامل مهم پیروزی اشاره شد عواملی که مسلمانان امروز غالباً از آن فاصله گرفته‌اند و به همین دلیل شاهد شکست‌های پی در پی از دشمنان مستکبرند. این سه عامل عبارتند از: ورود صادقانه و صمیمانه در کارها، و ادامه این برنامه تا پایان کار **(رَبِّ ادْخُلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ)**. تکیه بر قدرت پروردگار و اعتماد به نفس و ترک هر گونه اتکاء و وابستگی دیگران **(وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا)**. و به این ترتیب هیچ سیاستی در مسیر پیروزی مؤثرتر از صدق و راستی نیست و هیچ تکیه‌گاهی برتر از استقلال و نفی وابستگی و توکل بر خدا نمی‌باشد مسلمانان چگونه می‌خواهند بر دشمنانی که سرزمین‌هایشان را غصب کرده‌اند، و منابع حیاتی‌شان را به غارت می‌برند پیروز شوند، در حالی که نظر نظامی و اقتصادی و سیاسی وابسته به هم‌ها هستند؟ آیا می‌توان با سلاحی که از دشمن خریداری می‌کنیم بر دشمن پیروز شویم چه خیال خام و فکر باطلی؟! (همان، ص. ۲۳۲) **قُلْ رَبِّ ادْخُلْنِي مَدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا**. کلمه‌ی مدخل (به ضم میم و فتح خاء) مصدر میمی به معنای داخل کردن است، و همین‌طور مخرج که آن نیز هم وزن همان صبیغه است و به معنای خارج کردن است، و اگر ادخال و اخراج را به صدق اضافه کرده به این عنایت است که دخول و خروج در هر امری دخول و خروجی باشد که متصف به صدق و دارای حقیقت باشد، نه اینکه ظاهرش مخالف با واقع و باطنش باشد، و یا یک طرفش با طرف دیگرش متضاد بوده باشد، مثل اینکه اگر داخل دعا می‌شود به زبانش خدای را بخواند ولی منظور قلبیش این باشد که در میان مردم و همگان موجه گشته از این راه وجهه‌ای کسب کند، و یا در یک قسمت از دعایش خدای را به خلوص بخواند، و در قسمت دیگر غیر خدای را هم شرکت دهد. و خلاصه اینکه دخول و خروج به صدق این است که صدق و واقعیت را در تمامی دخول و خروج‌هایش ببیند، و صدق سراپای وجودش را بگیرد، چیزی بگوید که عمل هم بکند، و عملی بکند که همان را بگوید، چنان نباشد که بگوید آنچه را که عمل نمی‌کند و عملی انجام ندهد مگر آن را که ایمان دارد و بدان معتقد است و این مقام صدیقین است، و بنا بر این برگشت کلام به این می‌شود که مثلاً بگوئیم: خدایا امور مرا آن چنان سرپرستی کن که صدیقین را سرپرستی می‌کنی. **وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا** - یعنی سلطنتی یاری شده، به این معنی که مرا در تمامی مهماتم و در هر کاری که مشغول می‌شوم یاری کن، اگر مردم را به دین تو دعوت می‌کنم مغلوب نشوم، و حجت‌های باطله ایشان مرا مغلوب نسازد، و به فتنه‌ای و مکرری از ناحیه دشمنانت دچار نگردم، و به وسوسه‌ای از شیطان گمراه نشوم. و این آیه همانطور که ملاحظه می‌کنید به طور مطلق رسول خدا ﷺ را امر می‌کند که از پروردگارش بخواهد در تمامی مدخل و مخرج‌ها او را سرپرستی کند، و از ناحیه خود سلطانی به او دهد که او را یاور باشد، در نتیجه از هیچ حقی منحرف نگشته و به سوی هیچ باطلی متمایل نشود. و بنا بر این اطلاق، دیگر وجهی نیست که گفتار بعضی از مفسرین را قبول کنیم که گفته‌اند: مراد از دخول و خروج، دخول به مدینه پس از بیرون شدن از مکه و خروج از مدینه به سوی مکه و فتح مکه است، و یا آنکه مراد از دخول و خروج دخول در قبر به مرگ و خروج از قبر به بعث است. بله از آنجایی که آیه‌ی شریفه بعد از آیه‌ی **وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ وَأَيُّكُمْ لَكَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ** و در سیاق آن دو قرار گرفته اشاره به مسأله دخول و خروج مکانی هم دارد، اما به عنوان مصداقی از دخول و خروج، نه اینکه دخول و خروج مکانی معنای منحصر به فرد آیه باشد، آری رسول خدا ﷺ را امر می‌کند که در تمامی مهماتش و کارهایی که در امر دعوت دینی دارد به پروردگارش ملتجی شود، و همچنین در دخول و خروج هر مکانی که سکونت می‌کند، و یا صرفاً داخل و خارج می‌شود، و این معنا واضح است. **وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا**. در مجمع البیان گفته کلمه زهوق به معنای هلاکت و بطلان است،

اکرم ﷺ آن هم به امر خدا که مأمور می‌شود صدق را طلب کند و در آغاز و انجام هر فعل سازمانی، در هر روز کاری و هر اقدام قلبی و قدمی. افتتاح و اختتام منصب‌ها، نشست‌ها، پروژه‌ها و همایش‌ها و... باید با طلب صدق از خدا باشد و این طلب یک تکلیف است که از خصائص النبی ﷺ هم نیست، بلکه برای کلیه مدیران پیرو آن حضرت است، فافهم. این آیه حاوی دو طلب از مقام عالی ربوبی است: ۱. طلب ورود و خروج صادقانه در امور، ۲. طلب جعل سلطان نصیر. یجتمل که طلب دوم مترتب بر طلب اول است؛ یعنی شروع و ختم با قدم صدق موجب جعل سلطان نصیر است که به معنای برهان غالب و نیز نیروی انسانی مسلط و کمک‌کننده. در حقیقت صداقت مدیران در اجراء امور سازمانی از ابتدا تا انتهای کار باعث می‌شود که فکر و برهان مدیر قوی شود و نیز یاران و انصار قوی و پرتوان یعنی سلطان، نصیب او شود؛ هر دو با جعل خداوند که فعل تکوینی اوست. ماحصل آن‌که بدون استمداد از خداوند نمی‌توان به صداقت مجهز شد و نمی‌توان فکر و بازوی پرتوان و مؤثری داشت؛ باید هر نوع منابع مادی و انسانی و معنوی را با زیرساخت صداقت در امور از خدا دریافت کرد که در رأس سازمان جهان ربوبیت می‌کند، فندبر. و اما صدق در طلب هم از سوی بعضی<sup>۳</sup> مطرح شده است؛ یعنی در مطالبات خود صادق باشیم، مطالبات و ادعیه‌ی ما واقعی باشد، آنچه می‌خواهیم واقعاً به درد نفس و مدینه و منظمه بخورد، جاه‌طلبانه نباشد، برای رشد باشد، نه برای صرفاً رفاه و دارایی. مدیر صادق هر چیز را مطلوب نمی‌انگارد و به آن مطلوبیت نمی‌دهد، مگر این‌که کارساز باشد و مؤثر. و الا شر را طلب کرده است، لقله تعالی: «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»،<sup>۴</sup> یعنی گاهی

وقتی گفته می‌شود: زهقت نفسه معنایش این است که جانش بیرون آمد، گویی اینکه جانش به سوی هلاکت بیرون شد، این بود کلام صاحب مجمع، و معنای آیه روشن است. در این آیه که رسول خدا ﷺ را امر می‌کند به اینکه ظهور حق را به همه اعلام کند، و چون آیه‌ی شریفه در سیاق آیات قلبی یعنی از آیه‌ی «وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ» تا آخر سه آیه واقع شده این معنا از آن استفاده می‌شود که منظور از آن این است که مشرکین را دل‌سرد نموده و اعلام کند که برای همیشه از او مایوس باشند، و یقین کنند که دیگر به هیچ وجه زورشان به آن جناب نمی‌رسد. باز آیه‌ی شریفه دلالت بر این دارد که هیچ وقت باطل دوام نمی‌یابد، هم‌چنان که در جای دیگر راجع به این معنا فرموده «مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ». (همان، ص. ۲۴۲)

<sup>۳</sup> برگرفته از کتاب چلچراغ سلوک شرح «لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب»، بخش سوم: شرح اجمالی طریق و کیفیت سلوک تألیف حضرت آیت الله کمیلی خراسانی صدق در طلب و عبودیت، در «خمول» و گمنامی است. با شروع در سلوک، و با مجاهدت در آن، سالک با هدایتهای ربوبی، و اشارتهای باطنی و ظاهری، به این حقیقت می‌رسد که باید در طلب حق و عبودیت او صادق باشد، و دعوی او در مقام طلب و عبودیت، دعوی بی حقیقت و عاری از صدق نباشد. او می‌بیند باید خود وی آنگاه که به باطن خویش مراجعه می‌کند، و منصفانه و جدی به مطالعه و بررسی درون خود می‌پردازد، و خود به قضاوت می‌نشیند، صدق در طلب و عبودیت را در باطن خویش بیابد و خود او از خود قبول کند که اهل طلب است و درد طلب دارد، و جداً صادق است و مقصد و مقصود وی حضرت حق و قرب و لقاء اوست، و از غیر او دل برداشته و دل به او داده است. در بیان دیگر، سالک از همان اول امر با هدایت ربوبی این حقیقت را به وضوح می‌یابد که اگر بخواهد در سفر الی الحق موفق گردد، و اگر بخواهد در طریق الی الله پیش برود و به مقصد نایل آید، باید طلب جدی و صادق را در دل خویش بیابد، و وقتی به دل خویش مراجعه می‌کند، خود او قبول کند که فقط حضرت حق و لقاء او، مقصود او در دل اوست. او به روشنی می‌یابد که وقتی خود او صدق در طلب، یا طلب صادق را در دل خویش نمی‌بیند، و مقاصد زیادی در دل دارد، و دعوی وی حقیقت ندارد، در حقیقت، اهل طلب نبوده و قدم در طریق نگذاشته است. و خلاصه مطلب اینکه، بطور واضح به این حقیقت می‌رسد که اگر بخواهد از اهل طلب باشد و در جمع سالکین داخل شود، باید سعی کند در مرحله اول و قبل از هر چیز، در باطن خویش صدق در طلب داشته باشد.

<sup>۴</sup> «وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا». (الإسراء: ۱۱) مراد از دعا به طوری که از سیاق آیه استفاده می‌شود مطلق طلب است، چه به لفظ دعا باشد مثل خدایا مال و اولاد بر من روزی کن و... و چه بدون لفظ صورت گیرد و به صورت سعی و عمل بوده باشد، همی این‌ها دعا و درخواست از خداست، حتی اگر این درخواست از کسی صادر شود که به خدا معتقد نبوده و توجهی به درخواست از خدا ندارد، چون در حقیقت غیر از خدا معطی و مانعی وجود ندارد هم چنان که فرمود: «يَسْأَلُهُمْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و نیز فرموده: «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَسْأَلَتُمْ». پس به شهادت این دو آیه، دعا به معنای مطلق طلب است، و حرف باء در دو کلمه: بالشّر و بالخیر برای چسباندن فعل به مفعول آن است و مقصود این است که انسان به همان نحو شر را می‌خواند و آن را درخواست می‌کند که خیر را می‌طلبد. بنا بر این مقصود از اینکه فرمود: انسان عجل است<sup>۵</sup> این خواهد بود که او وقتی چیزی را طلب می‌کند صبر و حوصله به خرج نمی‌دهد، در جهات صلاح و فساد خود نمی‌اندیشد تا در آنچه طلب می‌کند راه خیر برایش مشخص گردد، و از آن راه به طلبش اقدام کند بلکه به محض

انسان دنبال شر است؛ شر را می‌خواهد و می‌خواند، شبیه خواندن و خواستن خیر، یعنی فکر می‌کند، خیر را طلب می‌کند، در حالی که شر است. کما نحن فيه، یعنی صدق در طلب به این است که واقعاً خیر بخواهد، و إلا در اشتباه محاسباتی شر می‌شود، فافهم. یکی دیگر از مصادیق صدق در طلب است که اگر معرفت خدا و عبادت معبود و پیروی از معصوم و... را طلب می‌کند، صادق باشد و واقعاً عبادت و عبودیت را بخواهد، نه این که حال و میل عبادت نداشته باشد و فقط اظهار طلب کند که برای او فائده‌ای ندارد. قرآن مثال‌هایی دارد، مثل کسی که در کشتی سوار است، دچار موج مهلک و مغرق می‌شود. «دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»<sup>۵</sup>. یا طلب اولاد و منابع انسانی می‌کند با این تعهد که

اینکه چیزی را برایش تعریف کردند و مطابق میلش دید با عجله و شتابزدگی به سویش می‌رود و در نتیجه گاهی آن امر، شری از آب در می‌آید که مایه خسارت و زحمتش می‌شود، و گاهی هم خیری بوده که از آن نفع می‌برد. این آیه و آیات بعدیش در سیاق توبیخ و سرزنشی است که ناشی از منت نهادن خدای تعالی در آیات قبل است که مسئله‌ی هدایت اقوام را به رخ بندگانش می‌کشد، گویی که فرموده است: ما کتابی نازل کردیم که شما را به سوی ملتی اقوام هدایت می‌کند و گروندگان به آن ملت و کیش را به سعادت و بهشت می‌رساند و به سوی اجری عظیم و خیری کثیر ارشاد می‌کند، و لیکن جنس بشر عجول است و به خاطر همین عجله‌اش میان خیر و شر فرق نمی‌گذارد، بلکه هر چه برایش پیش بیاید همان را می‌خواهد و در طلبش برمی‌خیزد، بدون اینکه خیر و شر را از هم جدا نموده و حق را از باطل تشخیص دهد، در نتیجه به همان نحوی که عاشق خیر است، شر را نیز به همان وجه طلب می‌کند، و همانطور که باید بر سر حق سر و سینه بشکند بر سر باطل هم می‌شکند. سزاوار نیست که انسان دستخوش عجله گشته و هرچه را که دلش خواست و اشتهايش طلب کرد دنبال کند و هر عملی که ارتکابش برایش ممکن بود مرتکب شود، و تا آنجا که تیغش برید ببرد، و آن گاه این معنا را بماند که خدا برایم فراهم کرد و اگر او نمی‌خواست نمی‌گذاشت من اینکار را بکنم! درست است که شب و روز دو آیت الهی‌اند، و هیچ وقت در یک حال نمی‌مانند، بلکه خدا با آیت شب آثار روز را از بین برده و حرکات موجودات را متوقف و دیدگان را به خواب می‌برد، و بر عکس با آیت روز قوا را بار دیگر بیدار نموده و مردم به طلب فضل پروردگارشان به جنب و جوش در می‌آیند، و با این شب و روز عدد سالها و حسابها را در دست دارند. و درست است که اعمال خیر و شر همه به اذن خدا در عالم وجود تحقق می‌یابند و همه‌ی آنها با قدرتی برای آدمی مقدور است که خدا به آدمی داده است و لیکن این معنی باعث نمی‌شود که اعمال خیر و شر، هر دو برای آدمی جایز شوند، و انسان هر چه را که هوس کرد با عجله و سراسیمه دنبال نماید، و بدون هیچ احساس مسئولیتی مرتکب هر عملی - چه خیر و چه شر- بشود و همان طور که در اطاعت خدا آزاد است معصیت خدا را هم آزادانه مرتکب شود. بلکه واجب است اعمال شر را مانند شب تاریک کننده دانسته و نزدیکش نشود و عمل خیر را مانند روز بینا کننده دانسته انجامش دهد، و با انجام آن فضل پروردگار خود را جستجو نماید، امیدوار باشد که خدا به پاداش آن سعادت آخرت و رزق کریمش مرحمت فرماید. آری عمل آدمی گریبانگیر آدمی است و تا او را به سعادت و یا شقاوتش نکشانند دست بردار نیست و آنچه می‌کند آثارش به خود برگشته و به غیر خود نمی‌رسد، و کسی را به جای خود نمی‌گیرد. این آن معنائی است که از سیاق آیه استفاده می‌شود و با در نظر گرفتن آن، چند نکته روشن می‌گردد: اول اینکه: این آیه و آیات بعدیش در مقام توبیخ و ملامتند و همانطور که قبلاً اشاره کردیم همین معنی وجه اتصال آنها به ما قبلند که فرمود: **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّذِي هِيَ أَقْوَمُ...** بنا بر این خدای سبحان می‌خواهد بفرماید که انسان به خاطر آن قریحه استعجالی که دارد آن طور که باید قدر نعمت هدایت الهی را نمی‌داند، و ملت اقوام و ملت دیگر در نظرش یکسان است، و به همین جهت همانطور و به همان عشق و علاقه که خیر را می‌طلبد در طلب شر می‌رود، و به همان عجله که به دنبال سعادت می‌رود در پی شقاوت می‌دود. نکته‌ی دوم اینکه: مراد از انسان جنس آدمی است نه افراد معینی از انسان‌ها، از قبیل کفار و مشرکین، چنان که بعضی گفته‌اند و مراد از دعا هم مطلق طلب است نه دعای اصطلاحی که بعضی خیال کرده‌اند، و مقصود از خیر و شر هر آن چیزی است که در حقیقت مایه سعادت و یا شقاوت آدمی است، نه مطلق هر چیزی که مضر یا نافع باشد، مانند درخواست فلاح و رستگاری برای کسی که مورد علاقه او است و درخواست خسران و نومیدی برای کسی که مورد انزجار و خشم او است و... و مراد از عجله علاقه آدمی است به اینکه آنچه میل دارد به زودی تحقق یابد، نه لجاجت و درخواست عذاب. و ما از این نظر مفردات آیه را معنا کردیم که مفسرین در معانی آنها اختلاف عجیبی به راه انداخته‌اند و در وجه اتصال آیه به آیات قبل و بعدش حرفهایی مضطرب و گوناگون زده‌اند، که چون فایده‌ای در نقل آنها ندیدیم از ایراد آنها و غور و بحث در پیرامونش صرف نظر نمودیم، کسانی که مایلند همه آنها را ببینند باید به

کتاب تفسیر مراجعه نمایند. (موسوی همدانی، ترجمه تفسیر المیزان، ج. ۱۳، ص. ۶۶)

<sup>۵</sup> وَإِذَا عَشِمَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلَلِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ. (لقمان: ۳۲)

هُوَ الَّذِي يُسِّرُ لَكُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرَّتْكُمْ عُيُنُ الْبُرِّ فَمِنْهُمْ طَائِفَةٌ وَقَرَّوْا بِهَا جَاءَ تَهَاوُجٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَاوُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أُجِبتْنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. (يونس: ۲۲)

فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِذَا هُمْ يَبُغُونَ فِي الْأَرْضِ عَبَثٍ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا نَعْبُدُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا إِنَّمَا رَجِعُكُمْ فَنُبَيِّنُكُمْ لِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (يونس: ۲۳)

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلٌ حَمَلًا خَفِيفًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا رَبَّهَا لِنِ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. (الأعراف: ۱۸۹)

فَلَمَّا آتَاهَا صَالِحًا جَعَلْنَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ. (الأعراف: ۱۹۰)

شاکر باشد،<sup>۶</sup> این دعا و طلب از روی صدق نیست. به محض رهایی دوباره به حالت قبلی برمی گردد؛ مثل مدیری که از خدا می خواهد که اگر از بحران سازمان رها شود، به مدیریت سالم برمی گردد، ولی صادق در این طلب نیست و به محض خروج از بحران دوباره به رفتار سازمانی نابهنجار قبل از بحران برمی گردد. تفقه: لحن آیه توییخ و سرزنش است؛ یعنی عدم صدق در طلب مورد توییخ است، یعنی حرام و قبیح است و لازم الاجتناب است.

فتحصل که مدیران در مقام تدبیر نفس باید از خدا صدق در رفتار و افعال سازمانی را طلب کنند تا تصمیمات و اقداماتشان مطابق با واقع باشد و نیز در دعوات و مطالبات خود از مقام عالی ربوبی صادق باشند، یعنی به تعهدات ضمن طلب خود متعهد باشد و هنگامی که نیازشان برطرف شد به تعهدات خود پشت نکنند.<sup>۷</sup>

---

<sup>۶</sup> هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَنُكَونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. (الأعراف: ۱۸۹)

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلْنَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ. (الأعراف: ۱۹۰)

<sup>۷</sup> درس ۵۴ فقه الروابط از سلسله‌ی فقه الاداره، ۱۸ شهر جمادی الثانی ۱۴۴۷.